

دفاع پولس در حضور آگریاس و فستوس

¹ آگریاس به پولس گفت: مرخصی که کیفیت خود را بگویی. پس پولس دست خود را دراز کرده، حجت خود را بیان کرد: ² که، ای آگریاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، دربارهٔ همهٔ شکایتهایی که یهود از من می‌دارند. ³ خصوصاً چون تو در همهٔ رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ⁴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند ⁵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ⁶ وال حال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ⁷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه‌روز بحد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای آگریاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند. ⁸ شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را بریزاند؟ ⁹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ¹⁰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان رامی‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم. ¹¹ و در همهٔ کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. ¹² در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ¹³ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ¹⁴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: ای شاؤل، شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخا لگد زدن دشوار است. ¹⁵ من گفتم: خداوندا تو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ¹⁶ و لیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقّر گردانم بر آن چیزهایی که مرا

در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهد شد. ¹⁷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ¹⁸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین به وسیلهٔ ایمانی که بر من است بیابند. ¹⁹ آن وقت: ای آگریاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم. ²⁰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند. ²¹ به سبب همین امور یهود مرا در معبد گرفته، قصد قتل من کردند. ²² اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود، ²³ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نویر قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.

²⁴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می‌آورد، فستوس به آواز بلند گفت: ای پولس، دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است! ²⁵ گفت: ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم. ²⁶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ²⁷ ای آگریاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری. ²⁸ آگریاس به پولس گفت: به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم. ²⁹ پولس گفت: از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!

³⁰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، ³¹ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است. ³² و آگریاس به فستوس گفت: اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.